بسم الله الرحمن الرحیم

فهرست مطالب:

[آدم‌ربایی بدون قصد فروش 3](#_Toc425165430)

[معنای محارب 3](#_Toc425165431)

[استقلال حکمی مفسد فی‌الارض 3](#_Toc425165432)

[موضوع حکم؛ مفسد یا افساد 3](#_Toc425165433)

[جمع‌بندی 4](#_Toc425165434)

[معیت حکمی محارب با سایر احکام 4](#_Toc425165435)

[فروض آدم‌ربایی 5](#_Toc425165436)

[هتک حرز توسط معیر 5](#_Toc425165437)

[فرع دوم: هتک حرز توسط موجر 6](#_Toc425165438)

[هتک صاحب‌خانه پس از غصب دیگری 6](#_Toc425165439)

[مرور فرع‌ها 6](#_Toc425165440)

[نظرات در فرض معیر 7](#_Toc425165441)

[نکته نظر صاحب مسالک 7](#_Toc425165442)

[احکام و اقسام برخی عقود 7](#_Toc425165443)

[انواع فسخ در عقد جایز 8](#_Toc425165444)

[دو نکته در قبال عقد جایز 8](#_Toc425165445)

[مناقشه در گفتار صاحب مسالک 8](#_Toc425165446)

[شرط وجود مهلت 9](#_Toc425165447)

[لزوم اجازه 9](#_Toc425165448)

[حرز شرعی و عرفی 10](#_Toc425165449)

[جواب مرحوم شهید 10](#_Toc425165450)

[نتیجه‌گیری 10](#_Toc425165451)

[سرقت در فرض غصب مال سارق 11](#_Toc425165452)

# آدم‌ربایی بدون قصد فروش

در مسئله سیزدهم، بحث آدم‌ربایی بود، فروض و فروعی مطرح شد، فرض سوم، این است که؛ آدم‌ربایی می‌کند، بدون اینکه قصد فروشی در کار باشد، برای این فرض سوم، دلیل خاص و حکم خاصی، در روایات ذکر نشده است. باید طبق قواعد، در اینجا رفتار کنیم؛ که آدم‌ربایی، به هر انگیزه‌ای بشود، امر حرامی است. و چون امر حرام است، تعزیر دارد، اگر به حد افساد نرسد و محاربه نرسد. اگر به حد محاربه و افساد برسد، در اینجا همان احکام محاربه و افساد است. البته اینکه می‌گوییم؛ به حد افساد و محاربه نرسد، یک بحث کبروی داست که انشا الله بعد از سرقت به آن خواهیم پرداخت.

## معنای محارب

در بحث محاربه و افساد، خواهد آمد که محاربه مسلم، موضوع حکم همان احکامی که در آیه سی‌وسه سوره مائده آمده است، این، چهار تا قول است که به لحاظ تخییر، برای محارب ذکر شده است. محارب هم به این معناست که؛ سلاح بکشد، شمشیر بکشد، تیراندازی کند و سلاح بیاورد و با سلاح، به کسی بخواهد تعدی بکند.

## استقلال حکمی مفسد فی‌الارض

در آنجا بحثی است که؛ مفسد فی‌الارض، همان محارب است. یا اینکه مفسد فی‌الارض، یک معنای اعمی هم دارد و در جایی که تشهیر سلاح نیست، آن هم عنوان مفسد را می‌گیرد و مستقلاً، موضوع برای احکام حد است. این، محل بحث است که در آینده باید معلوم بشود. خیلی‌ها، البته نظرشان این است که مفسد فی‌الارض بما هو هو و مستقیماً، موضوع احکام حدود نیست.

بلکه مفسدی که حالت محارب داشته باشد؛ یعنی، افساد فی‌الارضی که همراه با اشغال سلاح باشد، تشهیر سلاح بکند و استفاده از سلاح باشد، آن دارای احکام است. صرف مفسد، آن احکام را ندارد، البته افساد، کار حرامی است و طبق نظر حاکم، چون حرام است، می‌شود تعزیر بشود. این، دو نظر است در اینجا.

## موضوع حکم؛ مفسد یا افساد

این سرقت، موضوع حد به معنای سابق نیست، اما کار حرامی است. کار حرام هم، حرام بالسویة است که تعدی به دیگری است و فی حد نفسه، این تعزیر در آن ثابت است. منتهای امر، اگر کسی بگوید: مفسد، مستقلاً موضوع حکم است، در خیلی از جهات، موضوع حکم مفسد خواهد بود. اگر بگوییم: مفسد، مستقلاً آن احکام و حد قطع را دارد، خیلی جاها، این حالت افساد بر آن صادق است. البته همه جا نه، ولی خیلی جاها هست. اما اگر بگوییم: صرف افساد، موضوع آن حکم است، این‌ها نیست. بلکه باید حالت محاربه پیدا بکند، شمشیر و به‌کارگیری سلاح هم، در کار باشد، تبعاً، مصداق موارد حد محاربه کم می‌شود. برای آدم‌ربایی، در آنجا حد ثابت می‌شود. و اما اگر نه، از سلاحی استفاده نکرده است، تبعاً، مثل دزدی است. دزدی هم، گاهی دزدی معمولی است که از خانه‌ای دیواری می‌رود، بالا چیزی می دزد. این افساد یا محاربه به آن معنا نیست و حد خودش را دارد. اما اگر سلاح بکشد، وارد خانه‌ای بشود، استفاده نابجا و غیر صحیح از سلاح انجام بدهد، آنجا هم حد سرقت و هم حد محاربه را دارد. اینجا هم همین‌طور است.

## جمع‌بندی

بنابراین، آدم‌ربایی به مفهومی که امروز مطرح است، یک گناه کبیره‌ای است که تعزیر دارد. اما اگر این همراه بشود، با عنوان‌های ثانوی و دیگری، آن وقت حدود جدید پیدا می‌کند. مثلاً با تفنگ و زور سلاح رفته وارد خانه‌ای شده، کسی را برده است. یا از داخل ماشین، به زور اسلحه کسی را برده است. سوار ماشینش شده، و آن هم سلاح کشیده و آن از ترس، همراهش رفته است. این سلاح کشیدن که به کار بیاید، دیگر عنوان جدیدی پیدا می‌کند و آن، موجب همان احکام چهارگانه تخییری می‌شود که در سوره مائده آمده است.

## معیت حکمی محارب با سایر احکام

ببینید، پس به این شکل که این کار حرام است و معصیت کبیره‌ای است که تعزیر دارد و بید الحاکم است. این اصل است، اما همین امر، می‌تواند مصداق یک عناوین دیگری هم بشود، که حکم حدی بر آن ثابت بشود، این می‌شود محارب، حکم یکی از آن احکام چهارگانه به نحو تخییر بر این ثابت می‌شود.

یکی از آن‌ها این است که؛ این همراه بشود با یک محرمات دیگری، ببرد زنا انجام بشود یا عمل دیگری انجام بشود که خود آن هم، موجب استحقاق یک حدی می‌شود، تبعاً آن‌ها هم عناوین خودش را دارد. بنابراین فی حد نفسه، آنی که به طور مطلق، راجع به آدم‌ربایی می‌شود، گفت: این است که تعزیر دارد و به نظر حاکم باید صورت پذیرد. ولی اگر بیاید و عنوان افساد پیدا بکند و عنوان افساد هم، بگوییم؛ خودش موضوع حکمی است، یا بیاید عنوان محاربه پیدا کند، همراه با کشیدن سلاح باشد، یا این آدم‌ربایی، همراه بشود با ضرب‌وجرح که تبعاً دیه دارد، قصاص خواهد داشت.

یا به دنبال آن، عمل زنا و امثال این‌ها انجام بگیرد، آن‌ها خودش، احکام جدیدی دارد که با حکم اولیه ترکیب می‌شود. اصل آن حرامی است که تعزیر دارد، ولی می‌شود بگوییم؛ در مواردی عنوان محاربه صدق می‌کند و حکم محاربه دارد. اگر عنوان ضرب‌وجرح، همراهش شده حکم دیات و قصاص دارد. عنوان زنا همراهش شده، حد خودش را دارد. و همین‌طور سایر چیزهایی که می‌تواند با این ترکیب بشود.

## فروض آدم‌ربایی

آدم‌ربایی، گاهی دو فرض دارد. یک وقت این است که؛ ربودن در جایی است که شخص راضی نیست. و با اکراه و اجبار او را می‌برد. این یک نوع ربودن است. یک نوع ربودن این است که در صغیر، کبیر و همه مصداق دارد. یعنی مرزش این است که؛ اگر طرف خودش حاضر است و مشکلی ندارد که با این شخص دارد می‌رود، این ربودن نیست، و وقتی خودش راضی نیست، این می‌شود ربایش. این یک قسم است، یک قسم دیگر این است که نه خودش راضی است، ولی تحت کفالت و حضانت دیگری است، پدر و مادر دارد و چون تحت کفالت و حضانت اوست، حق آن‌ها را دارد از بین می‌برد. یعنی بدون رضایت آن‌ها، دارد این شخص را می‌برد. این هم به‌هرحال، حکمش همان است. یعنی کار حرامی می‌کند که مصداق تعزیر است.

مثل اینکه بچه‌ای را که در تحت حضانت و کفالت خانواده است، اغواء می‌کند، خود بچه می‌گوید: من حرف ندارم، همراهت می‌آیم، برویم شهر دیگری، ولی پدرش راضی نیست و از خانواده او را جدا می‌کند. این هم باز کار حرامی است. مگر در مورد افراد صاحب‌اختیار، وقتی خودش راضی است این مشکی ندارد. صدق ربایش و این‌ها نمی‌کند. می‌خواهیم ببینیم اگر اینجا کار حرامی انجام داده است، تعزیر دارد. ما می‌گوییم؛ حتی اگر خودش هم راضی باشد، مادامی که تحت کفالت و حضانت است و اذن او شرط است، این کار حرامی انجام داده و تعزیر دارد.

### هتک حرز توسط معیر

چند مطلب، در این مسئله هست که متنش را می‌خوانم و بعد وارد این فروع می‌شویم. فردی خانه‌ای را پیش کسی، به امانت و عاریت گذاشته است، این خانه الان دست مستعیر است. بعد خود این صاحب‌خانه که معیر است، می‌رود حرز خانه را هتک می‌کند و مالی از مستعیر بر می‌دارد. این یک مسئله است که معیر مالک خانه است. و می‌تواند این خانه را از او بگیرد، ولی در اینجا رفته، شبانه بدون اطلاع و مخفیانه با کلیدی که گفته شد، حرز را هتک می‌کند و طلای مستعیر را بر می‌دارد.

این یک مسئله است که می‌گویند؛ اینجا دستش قطع می‌شود. عبارت این است؛

**«قال السید الإمام قدس سره: لو أعار بیتاً مثلًا فهتک المعیر حرزه فسرق منه مالًا للمستعیر قطع» [[1]](#footnote-1)**

### فرع دوم: هتک حرز توسط موجر

فرع دوم، همین صورت است، منتها با فرض اجاره، خانه‌ای را به اجاره داده است، خود موجر می‌رود از این خانه خودش، که در دست مستأجر است، دزدی می‌کند. باز می‌فرماید؛ «**و لو آجر بیتاً مثلًا و سرق منه مالًا للمستأجر قطع**»[[2]](#footnote-2)

، حالا بیت باشد یا مغازه‌ای باشد، هر چیزی باشد، اجاره داده می‌رود از مال خودش، که در اجاره دیگری است، آن را هتک حرز می‌کند و مال مستأجر را می‌برد.

### هتک صاحب‌خانه پس از غصب دیگری

صورت سوم، این است که؛ کسی آمده خانه‌ای را غصب کرده و غاصبانه در خانه این شخص، نشسته است. حالا این شخصی که صاحب‌خانه است، می‌رود، حرزش هتک می‌کند و مالی از این غاصب بر می‌دارد.

این صاحب‌خانه‌ای که مظلوم هم واقع شده، می‌رود هتک حرز می‌کند و چیزی را از خانه بر می‌دارد. اینجا می‌فرمایند؛ اگر مالک سرقت بکند، از غاصب، اینجا قطع ید ندارد. کما اینکه، فرع چهارمی که آمده، این است که؛ مالی را دارد در حرزی است که مال اوست. مال خودش است، منتها کس دیگری این را در حرز گذاشته است، حالا غاصبانه یا غیر غاصبانه، این رفت حرز را شکست و مال خودش را برداشته است. این هم می‌گویند لم یقطع و فرع آخر این است که؛ اگر مالش، مخلوط به مال غاصب است. آن هم می‌فرماید؛ لم یقطع، اگر مال خودش در این خانه است، می‌رود حرز را هتک می‌کند و بر می‌دارد. گاهی مال او با مال مالک مخلوط شده است، این هم می‌گویند؛ اگر به مقدار مال خودش بردارد، این قطع ید ندارد.

### مرور فرع‌ها

این پنج فرعی است که، در این مسئله مطرح شده است. فرع اول، از فروعی که در اینجا آمده است، عاریت باشد، خانه‌ای یا مغازه‌ای از معیر، در عاریت یک شخص دیگری باشد. تبعاً، این شخصی که مستعیر است، معیر مالک است و مستعیر هم آن شخصی است که با اذن او و با نحوی از عاریه، در این خانه نشسته است. این شخص، می‌رود هتک حرز می‌کند و مالی را از اینجا بر می‌دارد. فرض این است که؛ خانه مال اوست و در عاریه شخص زید است، او شب، از دیوار بالا می‌رود و مال مستعیر را بر می‌دارد. به حد نصاب هم هست، هم هتک حرز کرده است، هم حد نصاب است.

### نظرات در فرض معیر

در اینجا، دو نظر است که یک نظر که تقریباً حالت اجماعی دارد، جز مخالفت خیلی کم واندک، عمدتاً و مشهور به شهرت عظیمه‌ای است، این است که؛ اینجا دست این مالک قطع می‌شود و حد سرقت، بر او جاری می‌شود. و یک نظر هم، تنها صاحب مسالک نقل شده است که من مستقیماً، به مسالک مراجعه نکردم که ایشان انتخاب کرده یا احتمال داده است. به‌هرحال، نظری از ایشان نقل شده است که؛ نه، در اینجا قطع ید نیست. آن نظر اول، طبق قواعد است، یعنی دلیل خاصی نمی‌خواهد. برای اینکه؛ این شخص حرزی را هتک کرده است و مال غیر را برده است. پس می‌شود مصداق سرقت و حد هم هست.

## نکته نظر صاحب مسالک

این، طبق قاعده اولیه و روشن است. عمده این است، ببینیم که؛ این نظر دوم که صاحب مسالک به آن، تمایل پیدا کرده است، چه نکته‌ای داشته که ایشان را به این سمت رساند. نکته‌ای که از مرحوم صاحب مسالک، در جواهر و این‌ها نقل شده است، این نکته است که؛ مقدمتاً این را می‌دانید که عقد، عاریت به جایزه است، برخلاف مثل اجاره و بیع، عقد عاریه عقد جایز است. عقود، تقسیم شده به؛ عقود جایزه و عقود لازمه. عقد عاریه، از قسم عقود جایزه است، عقد جایز، گاهی از دو طرف جایز است، گاهی نه، از یک طرف جایز است، ولی یک طرف لازم است.

## احکام و اقسام برخی عقود

بنابراین، می‌شود گفت؛ عقودی داریم که لازمه است من للطرفین، عقودی است که جایز است من للطرفین و عقودی داریم که از یک طرف، جایز است و از یک طرف، جایز نیست. در عقد عاریه، آنچه مسلم است این است که؛ از ناحیه معیر و مالکی که عاریه داده، این عقد جایز است. اگر ما خانه‌ای را یا مغازه‌ای یا ماشینی را به عاریت به کسی دادیم، نه اجاره، همین‌طور عاریه گذاشته پیش او و اجاره‌ای، چیزی نمی‌گیرد. این عقد جایز است و هرگاه مالک معیر، اراده کند، می‌تواند برود فسخش بکند و بگوید: مال را می‌خواهم و بگیرد. عقد عاریه، عقد جایز است و اختیار قصدش، به دست معیر است.

### انواع فسخ در عقد جایز

نکته دوم، این است که؛ فسخ عقد جایز، از جمله عاریه، دو نوع می‌شود؛ گاهی فسخ به قولی است، می‌گوید: فسخت، گاهی نه، فسخ عملی است. مثل همان‌هایی که در رجوع و در طلاق است.

### دو نکته در قبال عقد جایز

به این دو نکته، باید توجه داشته باشیم؛ اولاً، عاریه عقد جایز است، ثانیاً، در رجوع و فسخ عقد جایز، هم قولاً می‌شود اقدام کرد، هم می‌شود به صورت عملی می‌شود، اقدام کرد و آن را فسخ کرد. مرحوم شهید رضوان‌الله تعالی علیه، وجه ایشان در اینجا، برای تمایل به قول خلاف مجمع علیه یا مشهور، این نکته است که می‌گوید؛ مالکی که معیر است، حق فسخ دارد. همین‌که شب از دیوار رفت بالا و وارد این خانه شد، یعنی دیگر عاریه نیست، و وقتی عاریه نبود، دیگر حرزی ندارد. مال اوست، مادامی حرز دارد که در عاریه نباشد. و با رفتن او در داخل خانه، این از عاریه می‌افتد و حرز ندارد. و نسبت به او، حرز معنا ندارد. وقتی می‌گوید: فسخ این عاریه با عمل او فسخ می‌شود، یعنی حرز ندارد به نسب او، چون هر لحظه‌ای می‌تواند برود و این با عمل خودش با همین رفتارش، فسخ بکند. این وجهی است که مرحوم صاحب مسالک، فرمودند که؛ این مالی که از باب عاریت دست دیگری است، چون فسخ این عاریه با عمل او محقق می‌شود، هرگاه اقدام بکند، یعنی فسخ شد، دیگر جای حرز نیست و لذا اینجا، ولو اینکه مال دیگری را برداشته است، ولی از حرز نبوده است.

## مناقشه در گفتار صاحب مسالک

این فرمایش صاحب مسالک، پاسخ داده شده است. چند تا مناقشه در این فرمایش است که من، بعد اینجا اشاره می‌کنم. یک مناقشه این است که؛ این اقدام عملی، در جایی فسخ به حساب می‌آید که به قصد فسخ باشد. می‌دانید؛ فسخ امر انشایی است. عقد جایز، وقتی می‌خواهد او را فسخ کند، باید قصد انشای فسخ داشته باشد. امر، انشائی است، مثل رجوع در باب طلاق است. درست است که در طلاق رجعی هم می‌تواند با قول رجوع بکند، هم با عمل رجوع بکند. همین که دست می‌زند به او، با عمل رجوع از طلاق است و مجدداً بر می‌گردد به زوجیت. منتها این رجوع، انشائی است، اگر دست می‌زند به قصد اینکه من برگشتم به نکاح، به این قصد می‌زند می‌شود رجوع. ولی اگر به این بحث نیست و از باب کار حرام دارد دست می‌زند، آن صدق نمی‌کند. رجوع نیست.

یا غافلانه بود، مصداق بارزش این است که؛ بدون توجه یا با اشتباه فکر می‌کرد که همان خانم طلاق داده‌اش است، او را دست می‌زند. درحالی‌که دارد اشتباه می‌کند. به او دست می‌زند، ولی فکر می‌کند؛ نه، این خانم خودش است، خانم دیگرش است. قصد رجوع ندارد، این عمل، موجب رجوع نمی‌شود. و از این جهت است که الان، این شخص که رفته وارد این خانه شده است؛ یک وقتی است که قصد کرده با رفتن در این خانه که برگردد، نمی‌خواهد فسخ کند، از دیوار، رفته که مالش را بدزد. والا، می‌خواسته مخفیانه برود و هیچ‌کس این قصه را نفهمد، بنابراین، این هتک حرز کرده است و با این هم، رجوع نکرده است. با این رجوعی انجام نشده است. بنابراین، اینجا حرز ثابت است و او هتک حرز کرده است و فرض این است که؛ با این عملش، قصد رجوع نداشته است.

### شرط وجود مهلت

نکته دوم این است که؛ این رجوع با عمل و اقدام هم، این‌جور نیست که بی‌مقدمه و بی‌حساب‌وکتاب باشد. در حرز گفته شده؛ وقتی می‌خواهد رجوع بکند و عاریت را پس بگیرد، باید یک مهلت و فرجه‌ای قرار بدهد، برای این‌که آن طرف، اثاثش را بردارد و آن را تحویل بدهد. البته به نحو فوری و عاجل باید اقدام بکند. ولی مهلت عرفیه، این شرط است که این هم فرض این است که در اینجا، باز وجود ندارد، همین‌جوری، شبانه وارد خانه شده است بدون اطلاع قبلی آن‌ها، از نظر فقهی، رجوع در آن عقد دائم و فسخ در عقد دائم مشمول به یک ابهام عرفی است و اینکه در مدت عرفی، اموالش را بردارد. فرض این است که در اینجا انجام نشده است.

## لزوم اجازه

نکته دیگر این است که؛ شرعاً هم ورود این شخص در این خانه، بدون اجازه قبلی و اعلام ولو مال خودش است، ولی باز جایز نیست. این در فقه مسلم است، همین‌جور نمی‌تواند در خانه‌ای یا مغازه‌ای که اموال دیگری قرار داده، خودش آن را به عاریت گذاشته است، بخواهد وارد بشود. لذا با توجه به این نکات، اگر کسی دقت کند، بالاتفاق جواب دادند، معلوم می‌شود اینجا حرز است و آن حرز را غاصبانه شکسته، بدون اطلاع و فرض این است که؛ اطلاع نداده است و قصد هم نداشته است. و اقدام کرده است.

تأثیر قصد فسخ در این مسئله

اگر اعلام نکرده، ولی به قصد فسخ دارد می‌رود، وارد خانه شده، مالی را برداشته، نگفته، ولی با قصد فسخ رفته است. این یک کمی مخفی‌تر است که صدق حرز بکند. ولی به نظر می‌آید؛ عرفاً، باز هم صدق حرز دارد ولو اینکه قصد فسخ دارد، ولی باز صدق حرز دارد، برای اینکه این مشروط بود که قبلاً اعلام بکند و اعلامی نکرده است و ورودش در اینجا، جایز نبوده است. باید اعلام بکند و با هماهنگی قبلی باشد. این هم یک مقدار خفی تر است، ولی باز به نظر می‌آید هتک حرز می‌کند و قطع ید هم ثابت است.

## حرز شرعی و عرفی

در بحث سابق، داشتیم که؛ حرز آیا مفهوم شرعی است یا مفهوم عرفی است؟ من کاملاً به این نکته توجه دارم. یادتان، می‌گفتیم: سفر شرعی داریم، سفر عرفی. حرز هم می‌گفتیم: حرز شرعی و عرفی داریم. ولی ما آنجا می‌گفتیم که: ثابت نکردیم که حرز مفهوم شرعی داشته باشد و این تمسک به این نکات شرعی برای این است که سهم عرفی را درست بکنیم. ما می‌گوییم: عرف وقتی که به نکات شرعی توجه می‌کند، می‌گوید این حرز است. یعنی این علت می‌شود که عرف بفهمد که این حرز است. نه اینکه ملاکش حکم شرعی است. البته این احکام عقلایی است. این احکام کاملاً عقلایی است. چیز جدید شرعی هم نیست.

### جواب مرحوم شهید

در حقیقت، جوابی که ما می‌خواهیم به مرحوم شهید بدهیم، این است که؛ حرز را اگر شما حرز مفهوم عرفی بگیرید، فرض این است که در خانه بسته است و از دیوار رفته بالا. اگر هم شرعی بگیرید، باز شرع اجازه نمی‌دهد، همین‌طور برود داخل در خانه بشود. بنابراین علی فرضین، اینجا در حرز است و قطع ید دارد.

بنابراین درهرصورت، اینجا حرز است و قطع ید ثابت است. مأذون الدخول است با اعلام قبلی یا مأذون نیست داخل خانه بشود. قبلش باید اطلاعی بدهد وارد خانه بشود. نمی‌تواند بگوید؛ چون مال خودم است، وارد این خانه می‌شوم، ممکن است ناراحت بشود. جایز است ولی فسخش شرایطی دارد. شرطش این است که؛ اعلام بکند، و اقدامی که می‌کند به قصد فسخ باشد. درحالی‌که اینجا اعلام که نکرده، خیلی وقت‌ها به قصد فسخ هم نیست. اصلاً می‌خواهد مخفیانه باشد که طرف نفهمد و عاریه همین‌جور ادامه دارد، فرض این است. بله آنجایی که قصد فسخ کرده است، در آن، ممکن است اگر اعلام قبلی نکرده است، باز صدق حرز عرفی نمی‌کند. اما اگر اعلام کرده باشد، تبعاً می‌تواند.

## نتیجه‌گیری

بنابراین، همان فتوایی که غالب فقها آنجا مطرح کردند، فتوای درستی است و بحثی راجع آن وجود ندارد. فقط در حد یک توهم دیگر، از صاحب مسالک است که جوابش همین است. این فرع اول، در این مسئله، فرع دوم همین صورت است، منتها با فرض اجاره بودن. این فرض، این بود که؛ عاریه است، اما فرض بعدی و فرع دوم در این مسئله این است که؛ عاریه نیست، این خانه یا مغازه در اجاره کسی است و این شخص موجر، بدون اطلاع و اعلام آن‌ها، می‌رود حرز را هتک می‌کند و مال مستأجر را از این خانه بر می‌دارد. در اجاره کسی است اما خود صاحب‌خانه می‌رود، شبانه وارد این خانه می‌شود و مال مستأجر خودش را می دزد. در اینجا بین شیعه و خاصه دیگر اختلافی نیست. اجماع و قاطبه علما در اینجا فرمودند که؛ قطع ید هست و حد سرقت، اینجا ثابت است. گرچه در بین عامه قول مخالفی وجود دارد.

در مغنی ابن قدامه، قول مخالی نقل شده از عامه در خصوص اینکه؛ چون مال خودش است و وارد خانه خودش شده است، این صدق حرز نمی‌کند. اما در بین ما، اختلافی نیست، به خصوص با توجه به اینکه آن شبهه مرحوم شهید هم، در اینجا دیگر نیست. برای اینکه؛ اجاره، عقد لازم است و آن، حق ندارد با تصرف خودش یا با ورودش در خانه، این را فسخ بکند، بلکه باید طرفین با هم توافق کنند و فسخ بکنند.

و لذا شرعاً، درست نیست وارد آنجا بشود. در این مدتی که در اجاره اوست، باید اذن بگیرد و فرض این است که؛ اینجا شرعاً، جایز نبوده است، عرفاً هم حرز داشته، شبانه از دیوار رفته و مال دیگری را برداشته است. همه شرایط برای اینکه این صدق هتک حرز می‌کند و سرقت می‌کند، اینجا جمع است. این دو فرض، تقریباً بحث مهمی ندارد. گرچه در اجاره بحث روشن‌تر است، در عاریه یک قول مخالفی از ناحیه شهید بود.

## سرقت در فرض غصب مال سارق

اما آنی که مهم‌تر است فرع سوم است که، طرحش می‌کنیم و ادامه آن فردا. فرع سوم این بود که؛ خانه‌ای را کسی آمده از دیگری غصب کرده است، فرض کنید در زمان رژیم بعث در عراق، خیلی خانه‌های مردم را غصب کردند، آمدند خانه‌هایشان را گرفتند و از کشور خودشان، آن‌ها را بیرون کردند. آدم غاصبی در این خانه نشسته است و این صاحب‌خانه می‌رود حرز این خانه را هتک می‌کند، یعنی شبانه وارد این خانه می‌شود و مال این غاصب را از این خانه بر می‌دارد. خانه خودش است، غاصبانه از او گرفته شده است و او، برای انتقام برای هر جهتی که باشد، شب می‌رود از بالای دیوار، از پشت بام وارد خانه می‌شود و مالی را از این شخص غاصب بر می‌دارد.

اگر مال خودش باشد که مال خودش را بردارد سرقت نیست. آیا حد قطع در اینجا ثابت است یا ثابت نیست؟ در اینجا، غالب فقها می‌فرمایند؛ حد قطع ثابت نیست. خود مغصوب و صاحب‌خانه رفته است وارد این خانه شده، نه شخص ثالث، آن فرع چهارم است. نه خود او وارد این خانه شده است. و مال آن غاصب را برداشته است. در این می‌گویند؛ این خانه نسبت به او حرز ندارد. حرزی برای او صدق نمی‌کند. چون خانه مال اوست و صدق حرز نمی‌کند. شرعاً صادق نیست، شرعاً و عقلاً مال او است و عرف هم، با توجه به اینکه مال اوست، دیگر نمی‌گوید؛ حرز است. غالباً، این‌طور فتوا دادند که فتوای حضرت امام و این‌ها معمولاً این‌طور است. اما نظر دیگری هم هست که؛ نه، اینجا حرز عرفی صادق است و حد قطع هم ثابت است که ظاهر کلام حضرت آقای تبریزی حفظه الله این است که اینجا می‌شود، برای او حرز صادق است و حد قطع ثابت می‌شود. این دو وجهی است که در اینجا مطرح است که انشا الله فردا بحث می‌کنیم.

1. السرقة علی ضوء القرآن و السنة؛ ص: 211 [↑](#footnote-ref-1)
2. السرقة علی ضوء القرآن و السنة؛ ص: 214 [↑](#footnote-ref-2)